

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

لزوم درس آموزی از مکتب عاشورا

عاشورا حادثه‌ی بسیار بزرگ و جاودانی تاریخ خلقت و آفرینش است؛ گرچه بحث‌های بسیار مفصّلی در این جلسه داشته‌ایم؛ ولی به هر تقدیر مسأله‌ی عاشورا بحثی است که دائماً نیاز به یادآوری دارد. اینکه فرموده‌اند: **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**^۱ یعنی هر روز را باید عاشورا تلقی کرد و هر سرزمینی را کربلا؛ بنابراین در هر موقعیتی از زمین و در هر فرصتی از زمان هستیم، باید یاد کربلا را در وجود خود احیاء کنیم؛ چرا که حدیث نامکرر است. همین یک نکته‌ی عشق به قول شاعر اگر هزاران بار هم تکرار شود، حدیث نامکرر خواهد بود. آموزه‌های عمیقی که واقعه‌ی عاشورا برای پرورش یک انسان متعالی و رساندن او به اوج قلّه‌ی قرب الهی دارد، چیزی است که بشر هیچ‌وقت از آن بی‌نیاز نمی‌شود! و نباید گمان کرد که با یک‌بار مطالعه کردن و اندیشیدن این واقعه‌ی بزرگ، دیگر پدیده را شناخته‌ایم و بهره‌ی خود را از آن برده‌ایم. واقعاً باید بیندیشیم و ببینیم چه آثاری از عاشورا در وجود ما ظهور کرده است؟ اینکه ما حادثه را بشنویم و از نظر عاطفی هم طبیعتاً به‌عنوان یک انسان از ظلم و جفایی که نسبت به برجسته‌ترین اولیاء خدا اتفاق افتاده متأثر شویم، گرچه ارزشمند است؛ اما همه‌ی راه نیست. به‌راستی اندیشیدن در مورد اینکه خودمان چقدر عاشورایی هستیم، چقدر کربلایی هستیم، چقدر امام حسینی هستیم، بحث بسیار مهمی است که اگر عزیزان یادشان باشد، چند سال پیش این بحث را با عنوان درس‌هایی از مکتب عاشورا شروع کردیم و محورهایی از مسأله‌ی عاشورا را تا آنجا که شرایط

۱. این عبارت از اقوال اهل معرفت است.

جلسه اجازه می‌داد، بحث کردیم؛ اما من خودم روی آن بحث‌ها مرور کردم و دیدم خوب حالا حرفش را زدیم؛ ولی چقدر شدیم؟! چقدر شدیم؟ چون عاشورا فقط برای نقالی کردن نیست؛ برای یادآوری خاطره‌ها نیست؛ یک واقعه‌ی مستمری است؛ یک خون جاری است در رگ‌های همه‌ی خلقت! و اگر انسان، طالب حیات طیبه‌ی انسانی باشد، باید این خون در رگ‌های جانس جاری باشد؛ چه اندیشه‌اش را با نور مصباح‌الهدای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام روشن کند و چه روانش را، روحیاتش را، و رفتار و خلقیاتش را در مسیر تربیتی و سلوک سفینه‌التجاتی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام پرورش دهد و تعالی ببخشد. در واقع مکتب امام حسین علیه السلام پاسخگوی تمامیت نیاز هستی و تعالی بشر است. بُعدی از تعالی بشر، در تعالی نظری او اتفاق می‌افتد؛ در فهم عمیق‌تر، شعور بیشتر، معرفت بالاتر و در علم و دانایی بیشتر؛ کمال انسان از یک جهت در بعد نظری است و امام حسین علیه السلام دستگیر همه‌ی طالبان معرفت است.

نور درخشان مصباح‌الهدای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام همه‌ی تاریکی‌ها را در عرصه‌ی اندیشه زایل می‌کند و روشنایی را جایگزین آن می‌کند و همین‌طور روش و مکتب اباعبدالله علیه السلام، مشی و طریقت اباعبدالله علیه السلام، عشق و ایثار اباعبدالله علیه السلام، شجاعت و دلوری اباعبدالله علیه السلام، سخاوت و جود اباعبدالله علیه السلام، کرامت نفس و علو طبع اباعبدالله علیه السلام و همه‌ی ابعادی که در شخصیت امام حسین علیه السلام می‌توان به آن اندیشید؛ و این ابعاد حدّ و نهایت ندارد؛ چرا که ولی‌الله اعظم، جلوه‌ی تامّ خدای متعال است و خدای متعال هم کمال مطلق است و کمال او حدّ و نهایت و حصری ندارد. ولی‌الله جلوه‌ی تامّ اسماء و صفات الهی است. کمالات امام حسین علیه السلام تنها یک بعد و یک جهت ندارد. با الگو گرفتن، با بهره گرفتن از ابعاد گوناگون عظمت شخصیت امام حسین علیه السلام، با درس آزادگی و حریت آموختن در مکتب اباعبدالله علیه السلام، در درس حماسی بودن و غیرتمند بودن در مکتب اباعبدالله علیه السلام، با درس‌های گوناگونی که از این مکتب می‌شود آموخت، انسان می‌تواند به قلّه‌ی کمال انسانی راه پیدا کند. همان‌طور که اباعبدالله‌الحسین علیه السلام معلم اندیشه‌ی انسان است، مرشد و راهبر و دستگیر سلوک عملی انسان هم هست. هم در این بحر عمیق دنیا که به

تعبیر آن روایت فرمودند: **إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ**.^۲ دنیا دریای بسیار عمیقی است و جمعیت بسیاری از بشر در این دریا غرق و هلاک شدند. هم کشتی سفینه التجاتی اباعبدالله علیه السلام، در دریای عمیق خطرناک و مخوف دنیا می‌تواند انسان را به یک سلوک بسیار متعالی راهبر شود و از ورطه‌های خطر و لغزیدن در اعماق این دریای عفن و کثیف دنیا حفظ کند، و هم در عرصه‌های نظر، آموزه‌های عمیق مکتب حسینی می‌تواند انسان اندیشمند و روشن‌اندیش و روشنفکری بارآورد که زوایای ذهن او همه به نور اباعبدالله علیه السلام روشن شده باشد.

علی‌ای‌حال مکتب اباعبدالله‌الحسین علیه السلام مکتبی نیست که فقط یک روز پاسخگوی بشر باشد و انسان بگوید من در این مدرسه رفتم و فارغ‌التحصیل شدم؛ همه‌ی عمر انسان را می‌تواند الگو بدهد؛ همان‌طور که شخصیت‌هایی که در واقعه‌ی عاشورا هستند، در مقاطع مختلف سنی هستند؛ و این خیلی عجیب است. شاید یکی از پیام‌هایش همین باشد؛ یعنی از طفل شش ماهه‌ی اباعبدالله علیه السلام که الگوی کرامت و عظمت است تا پیرمردهایی مثل حبیب‌بن‌مظاہر، مثل مسلم‌بن‌عوسجه، این مسیر زندگی انسان را دارند نشان می‌دهند، یعنی در هر مقطع عمرت که هستی می‌توانی از اینها الگو بگیری. اگر طفل شیرخواری، اگر کودکی کم سن و سالی، اگر نوجوان تازه شکفته‌ای هستی، اگر جوان برومندی هستی، اگر مرد یا زن کاملی هستی، اگر راه کهولت را در پیش گرفته‌ای، اگر پیر و مسن شده‌ای، در هر صورت و در هر مقطعی از مقاطع عمر، این مکتب، درسی برای تو دارد؛ این مدرسه‌ای نیست که برای مقطع سنی خاصی باشد. همه‌ی مدارسی که بشر دارد این‌گونه است که افراد با مقطع سنی خاصی در آنجا تحصیل می‌کنند و از آن مقطع سنی که گذشت، دیگر جایش در آن مدرسه نیست و باید بیرون بیاید؛ یا اگر به آن مقطع سنی نرسیده، هنوز شرط ورود به مدرسه را ندارد؛ اما مدرسه‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام مدرسه‌ی همه‌ی عمر انسان است. **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ**، یعنی همه روزه سر کلاس امام حسین علیه السلام بنشین. هر روز که از خواب بیدار شدی، ببین امام حسین علیه السلام چه درسی و چه توصیه‌هایی برایت دارد؛ روز به

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸.

روز عمر ما، هر روزش باید روز حضور در مکتب اباعبدالله علیه السلام باشد. ان شاء الله خداوند این توفیق را نصیب همه‌ی ما بکند که هر روز صبح که انسان نمازش را خواند، یک سلامی خدمت حضرت بدهد و یک یادی بکند از این حماسه‌ی عظیم؛ از این واقعه‌ی بزرگ و مکتب بزرگ. بنشیند برای خودش روزه بخواند؛ فقط یک دقیقه، نه خیلی طولانی؛ یک ذکر مصیبتی بکند؛ بگذارد چشمش به نم اشکی برای اباعبدالله علیه السلام تر شود و روز را این‌گونه شروع کند؛ آن وقت ببیند امام حسین علیه السلام در طول روز به او چه یاد می‌دهد؟

علی‌ای‌حال مکتب امام حسین علیه السلام مدرسه‌ای است که برای همه‌ی مقاطع سنی در طول عمر ما درس دارد؛ الگو دارد؛ برای همه‌ی مراحل معرفت و شناخت ما درس و الگو دارد؛ یعنی شما در مکتب امام حسین علیه السلام از طفلی که زبان به سخن نگشوده دارید تا دانشمندان بسیار عظیم؛ غیر از خود اباعبدالله الحسین علیه السلام که حساب حضرت به‌عنوان ولی‌الله اعظم حساب کاملاً جدایی است و حتی حساب چهره‌های برجسته‌ی اهل بیت علیهم السلام را هم باید جدا بدانیم؛ در میان اصحاب اباعبدالله علیه السلام دانشمندان بزرگ، مفسران بزرگ قرآن، عالمان بزرگ و محدثان بزرگ هستند؛ یعنی در تمام مراحل معرفتی، از آن زمان که مثل یک طفل نوزاد هنوز شکوفه‌های دانش در ذهن تو نشکفته، تا زمانی که جزو بزرگترین عالمان و دانشمندی، در این مکتب برای تو درسی هست؛ زانو بزن و درس بیاموز! در هر حالتی از زندگی هستی، اگر در فقری، اگر در غنایی، در میان اصحاب اباعبدالله علیه السلام، هم افراد تهیدست بی‌چیزی از نظر ظاهری و دنیوی می‌بینیم، هم افرادی که امکانات زندگی مطلوبی داشتند؛ یعنی در هر شرایطی برای تو درس دارند. اگر فرد گمنام و ناشناخته‌ای هستی، اگر منزلت اجتماعی خیلی بالایی نداری، در میان اصحاب اباعبدالله علیه السلام غلام‌ها هستند؛ غلام‌های زرخرید مثل جُون غلام ابی‌ذر و دیگر غلامان؛ غلام سیاه‌هایی که به‌طور طبیعی در ارزشیابی‌های اجتماعی بشر جایگاهی ندارند و کسی حرمت و منزلتی برایشان قائل نیست، تا والامرتبه‌ترین شخصیت‌ها در بین اصحاب اباعبدالله علیه السلام هستند. هر جا هستی، هر کس هستی، برای تو درس دارد و ان شاء الله خودمان را ارزیابی کنیم. واقعاً چقدر از این مکتب درس گرفتیم؟ چقدر درس آموختیم؟ چقدر زندگی ما بوی امام حسین علیه السلام می‌دهد؟ خلیفان، رفتارمان، ابعاد اقتصادی

زندگیمان، مسائل اجتماعی و فرهنگیمان، چقدر عطر و بوی امام حسین علیه السلام به آن سرایت کرده؟ عدالتخواهی ما، ظلم‌ستیزی ما، دلیری و نترسی ما، شجاعت و محافظه‌کار نبودنمان، ایثارمان، همه‌ی هستی خود را در طبق اخلاص نهادن و در پیشگاه الهی همه را ایثار کردن، چقدر واقعاً در زندگی این‌گونه‌ایم؟ چقدر رنگ و بوی ایثار حسینی زندگی ما را زیبا و معطر کرده؟ فکر کنیم! به‌هر حال عاشورا هر سال می‌آید و طی می‌شود؛ این دو ماه بزرگ محرم و صفر که به تعبیر امام راحل رهبر هر چه داریم از این دو ماه داریم، بارها و بارها در طول عمر ما آمده و طی شده؛ از این به بعد هم اگر عمری مقدر باشد، خواهد آمد و خواهد گذشت؛ اما بهره‌ای که ما از اینها برده‌ایم چیست؟ این را باید اندیشید!

امام حسین علیه السلام خودشان را به‌عنوان یک الگو معرفی کردند؛ در همان حدیثی که حضرت طی یک خطابه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردند؛ همان حدیث عجیب و تکان‌دهنده‌ای که فرمودند: هر کسی سلطان ستمگر کافرپیشه‌ای را ببیند که حلال خدا را حرام می‌کند، حرام خدا را حلال می‌کند، به محرومان و ضعیفان ظلم و ستم می‌کند، ضعفا را پایمال ظلم و ستم خودش می‌کند، هر کسی چنین فردی را ببیند و در برابر او به غیرت نیاید و در مقام تغییر او بر نیاید و به نقد و تعییر او نپردازد؛ اینها ترجمه‌های مختلفی است که از این عبارت برداشت می‌شود؛ چون هم **لَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ** داریم، هم **لَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ**^۳ هر دو تعبیر شده است. **يُعَيِّرُ** یعنی نکوهش کند؛ نقد و ایراد کند؛ پرخاش کند؛ و **يُعَيِّرُ** یعنی اینکه به غیرت بیاید؛ ساکت نشیند و در مقام تغییر بر بیاید و بخواهد او را واژگون کند و نظام ظلم و کفر او را ویران کند.

فرمود: هر کسی چنین سلطان جائری را ببیند و در مقام نقد و نکوهش و پرخاش و اعتراض و قیام برای واژگونی او بر نیاید، بر خداست که این فرد بی تفاوت ساکت تماشاچی را فردای قیامت در همان جایی در دوزخ جا دهد که آن سلطان جائر را جا می‌دهد!

اباعبدالله علیه السلام این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کردند؛ به‌عنوان یکی از ابعاد شاخص این حرکت عظیمی که در پیش گرفتند؛ بعد از نقل آن فرمودند: **فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ**^۴ حالا برای شما در این راهی که من طی

۳. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۳۴.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و ابن‌شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۵۰۵.

می‌کنم، در شخصیت من، در منش من، یک اسوه و الگوست. من نمی‌آیم کشته شوم که فقط شما بر من بگریید! من این راه را در پیش نگرفتم که شما فقط برای من ابراز احساسات کنید؛ من اسوه و الگوی شما هستم. اصلاً معنای امام یعنی کسی که پیشاپیش، راه می‌رود و دیگران به او اقتدا می‌کنند و در مسیر زندگی پشت سر او حرکت می‌کنند.

ما می‌گوییم «امام» حسین علیه السلام! آیا به‌راستی در زندگی، حسین علیه السلام، امام ما بوده؟ یعنی ما پا جای پای ایشان گذاشته‌ایم؟ راهی را که حضرت رفته، طی کرده‌ایم؟ به‌هر حال اندیشیدن در اینها خیلی مهم است؛ ببینیم چه بهره‌ای گرفتیم؟ اگر هم این همه بر اقامه‌ی عزا و ماتم بر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام تأکید شده، این همه روایات که بسیاری از آنها هم روایات موثقی هستند، در بحث عزاداری و گریستن بر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام نقل شده، همه‌ی اینها باید مقدمه‌ی «شدن» ما باشد؛ و همه در چهره‌هایی است که می‌خواهد ما را وارد فضایی بکند که از هر کدام ما یک امام حسین علیه السلام در مقیاس کوچک بسازد؛ کما اینکه امام حسین علیه السلام در کربلا این کار را کرد. امام حسین‌های متعددی در کربلا ساخته شد؛ به یک تعبیر هفتاد و دو تن و یک تن بودند؛ ولی به تعبیر دیگر در این جبهه یک نفر بیشتر در صحنه‌ی کربلا نبود و او خود امام حسین علیه السلام بود. اصحاب چنان در عشق اباعبدالله علیه السلام ذوب شده و از خودشان فانی شده بودند که هیچ رنگ و بویی از خودشان باقی نمانده بود؛ یک آینه‌ی صاف بودند جلوی اباعبدالله علیه السلام؛ به هر کدامشان نگاه می‌کردی امام حسین علیه السلام را می‌دید. یک نفر بیشتر در کربلا نبود و آن امام حسین علیه السلام بود؛ همه‌شان حسینی شده بودند. خوب، این است مکتب اباعبدالله علیه السلام! حالا ما چقدر آینه‌ای شده‌ایم که خلق و خوی امام حسین علیه السلام، روحیات و رفتارهای امام حسین علیه السلام در آینه‌ی ما تجلی کرده است؟ امام حسین علیه السلام بارها این را تأکید کردند؛ قبلاً عرض کرده‌ام؛ بارها تأکید کردند که من دارم یک مدل می‌سازم؛ لذا هر جا که سخن می‌گویند در قالب مصداقی از یک قاعده‌ی کلی، حرکت خودشان را تعریف می‌کنند. می‌فرمایند: **مَثَلِي لَا يُبَاعُ مِثْلَهُ**^۵ کسی مثل من حسین با کسی مثل یزید بیعت نمی‌کند.

۵. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۹.

نمی‌فرماید من با یزید بیعت نمی‌کنم؛ حضرت این‌طور هم می‌توانست بگوید؛ بلد بود؛ می‌توانست بفرماید من با یزید بیعت نمی‌کنم؛ اما فرمود فردی چون من با موجود کثیفی چون یزید بیعت نخواهد کرد؛ یعنی من یک مصداق از یک قاعده‌ی کلی؛ هر کسی که چون من است، پیرو من و شیعه‌ی من است، دوستدار من است، باید با هر کسی که چون یزید است، دست بیعت ندهد. ببینید، حضرت دارند قانون وضع می‌کنند و مدل و الگو می‌دهند، خودشان را یک مصداق از یک قاعده‌ی کلی معرفی می‌کنند. فرمودند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ**؛^۶ حضرت کلمه‌ی استرجاع را بر زبان آورد. خوب، می‌دانید ما کی این کلمه را می‌گوییم؟ وقتی مرده‌ای می‌بینیم یا خبر مرگ کسی را می‌شنویم، آن را به‌کار می‌بریم؛ نشان‌دهنده‌ی یک ضایعه و حادثه است؛ یک مصیبت است. خود قرآن فرمود: **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^۷ حضرت فرمود: انا لله و انا الیه راجعون! بعد فرمود: برای همیشه باید با اسلام خداحافظی کرد، وقتی که امت به پیشوایی همچون یزید مبتلا می‌شود. امام حسین علیه السلام نمی‌گوید باید با اسلام خداحافظی کرد، چون امروز جامعه‌ی من به پیشوایی مثل یزید مبتلا شده؛ هر وقت در هر مقطعی از تاریخ، در هر نقطه‌ای از کره‌ی خاک، رهبری به دست کسی چون یزید بیفتد، در آن شرایط باید فاتحه‌ی اسلام را خوانده شده دانست. **فَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ!** حضرت این نکته را بارها در تعبیرات گوناگونشان گوشزد کردند که من دارم یک مدل ارائه می‌کنم و شما باید این راه را بیابید و زیبایی حرکت ابا عبدالله علیه السلام هم در این است. ببینید، ما اندیشمندان و متفکرانی در طول تاریخ داشتیم که طرح‌های مدینه‌ی فاضله دادند؛ اما این طرح‌ها فقط در مقام بیان و لفظ و کلام و نوشته‌ها بوده و انسان‌های والا و وارسته را در قالب کتاب‌های اخلاقی و کتاب‌های اجتماعی تعریف کردند؛ اما کار امام حسین علیه السلام غیر از این است. امام حسین علیه السلام نیامده یک نظریه‌پردازی صرف بکند. مثل یک روشنفکر نیست که کنج عاج روشنفکریش بنشیند و لم بدهد و فرمایشات و اظهاراتش

۶. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۶۸.

۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

را ابراز کند. در گوشه‌ی کتابخانه‌اش یا در خلوتگاه امن استراحتگاهش بنشیند و اظهارنظرهای روشنفکرانه بکند؛ نه! امام حسین علیه السلام با رفتارش درس می‌دهد؛ با عملش درس می‌دهد. معمولاً روشنفکران با تئوری‌سازی سعی می‌کنند مردم را به قول خودشان به آگاهی برسانند و آنها را به حرکت دربیاورند؛ اما خودشان هیچ‌وقت حرکت نمی‌کنند؛ خودشان یک گوشه‌ای نشسته‌اند؛ اما امام حسین علیه السلام چه کار می‌کند؟ امام حسین علیه السلام می‌گوید: من دارم می‌روم! هر که مرد این میدان است با من بیاید. نمی‌گوید، من اینجا نشستم؛ شماها بروید! می‌گوید من می‌روم! **مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**^۸ فرمود: هر کس این آمادگی را دارد که خون قلب خودش را در راه ما ایثار کند و تن به کشته شدن و شهادت دهد و آماده‌ی شهادت است، **فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**؛ باید همراه ما راه بیفتد و بیاید. **فَأِنِّي رَاحِلٌ مُّصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ من فردا صبح راه می‌افتم؛ منتظر کسی نمی‌شوم؛ من دیگران را نمی‌فرستم خودم بنشینم؛ حتی نمی‌گویم به شرطی راه می‌افتم که پیرو داشته باشم؛ کسی حمایت کند. این خیلی عجیب است! حضرت فرمود، من فردا به شرط اینکه شماها حاضر باشید با من همراهی کنید، این نهضت را آغاز می‌کنم. امام حسین فرمود، من تنها می‌روم؛ چه شما همراه من بیایید و چه نیایید!

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما سر گیرد و برون رود از کربلای ما

شب عاشورا هم همین حرف را زدند؛ خیلی عجیب است! امام در آغاز حرکتشان فرمودند: من تنهایی می‌روم؛ اگر هیچ‌کس هم نیاید، من می‌روم. نه تنها شما را تحریک نمی‌کنم که بروید و خودم عقب بنشینم و تماشاچی صحنه‌ی کشته شدن شما باشم، بلکه حتی رفتنم را به این میدان، به این موکول نمی‌کنم که شما همراهم باشید؛ هیچ‌کسی هم با من نیاید، من حسین یک‌تنه تن به بیعت با یزید نمی‌دهم؛ تنها می‌روم! این را اینجا در آغاز نهضت فرمود؛ شب عاشورا هم دیدید که حضرت چه کرد؟!

۸. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۶۱؛ ابن‌نماحلی، مثير الاحزان، ص ۴۱؛ اربلی، كشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۷۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۶۶.

پناه بر خدا! اصحاب را جمع کرد؛ شب عاشورا است! فردا روز درگیری است! کدام فرماندهی نظامی را دیده‌اید که در شب عملیات نظامی چنین کاری بکند و به سربازانش بگوید: همه را ترخیص کردم؛ همه بروید؟ دیگر خدمت سربازیتان تمام شد! شب جنگ! شب عملیات! اما امام حسین علیه السلام این کار را کردند و فرمودند: ای اصحاب من! ای اهل بیت من! (حتی به اهل بیتش! پناه بر خدا! به برادرانش و فرزندان خودش!) فرمودند: اینها فقط با من کار دارند. شما اگر دست از من بردارید، هیچ کس با شما کاری نخواهد داشت.

چون می‌دانید راه کربلا یک‌طرفه بسته شد؛ یعنی راه پیوستن به امام حسین علیه السلام را بستند؛ اما سپاه ابن‌زیاد راه جدا شدن از امام حسین علیه السلام را باز گذاشته بود. امام حسین علیه السلام فرمودند: بروید! اینها با من کار دارند؛ من با شما کاری ندارم؛ من بیعتم را هم از شما برداشتم. حتی برای اینکه یک توجیهی هم برای اینها درست کند که خجالت نکشند، فرمودند: هر کدام از شما دست یکی از زن و بچه‌های مرا بگیرید ببرید و بگویید ما خواستیم بچه‌های امام حسین علیه السلام را نجات دهیم! این مناعت طبع چقدر است خدای من! چقدر عظمت روح! فرمودند: این رزم فردای من در صحنه‌ی کربلا منوط به هیچ کس نیست. حضرت با عملش یاد داد. مکتب امام حسین علیه السلام مکتب سخنرانی یاد گرفتن نیست. ما اغلب دو چیز یاد گرفتیم؛ یک عده مثل من یا ذاکران اهل بیت علیهم السلام (البته نمی‌خواهم به کسی جسارت کنم) حرف زدن و شعر خواندن یاد گرفتیم؛ یک عده هم شنیدن و گریستن و سینه زدن یاد گرفتند؛ اما عمل کردن به مکتب اباعبدالله علیه السلام کجاست؟ کجا زندگی ما رنگ و بوی امام حسین گرفته است؟!

گفتیم یکی از کارهای بزرگی که امام حسین علیه السلام انجام داد، این بود که یک بازتعریف از اسلام داد. در واقعه‌ی سقیفه پرونده‌ی اسلام ناب را بستند و با یک کودتای خشن، اسلام دروغینی را پایه‌گذاری کردند؛ اسلامی که اسلام اشرافیت و اسلام جاهلیت بود. به تعبیر قرآن جاهلیت دوباره و بازگشت مجدد به جاهلیت؛ تعرب بعد الهجرة؛ اسلامی که با فسق و فجور، اسلامی که با ظلم و جور، اسلامی که با زراندوزی و تبعیض هیچ مشکلی نداشت. یک چنین اسلامی را ساختند. پایه‌اش را در سقیفه ریختند و سال‌های بعد در دوران خلیفه‌ی اول و دوم و سوم این ساختمان بالا آمد. بعد از بیست و پنج سال وقتی که پس از

کشتن خلیفه‌ی سوم سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، حضرت نپذیرفت! با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که خلافت را حقّ خودش می‌داند؛ مأموریت الهی خودش می‌داند؛ ولی نپذیرفت. چرا؟ چون می‌دانست این مردم، مردمی نیستند که با او همراهی کنند و آمادگی برگشت دوباره به آن اسلام حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته باشند. لذا اول فرمود: بروید! من برای شما مشاور باشم، بهتر از این است که فرمانروا باشم. شما تاب عدالت من را در حکومت ندارید؛ تاب تقوای مرا در حکومت ندارید^۹. می‌دانست؛ اینها را می‌شناخت! و وقتی که با آن اصرار و شکل عجیب که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی شقشقیّه در نهج‌البلاغه فرمودند: چنان جلوی در خانه‌ی من ازدحام کردند و جمعیت آن قدر زیاد بود که لباس‌هایم به تنم پاره شد؛ حسن و حسینم زیر دست و پا داشتند کشته می‌شدند... این طوری ریختند! امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هم که آن روز بچه‌ی چهار پنج ساله نبودند؛ جوان‌های سی و چند ساله‌ای بودند! فرمود: ازدحام جمعیت این‌گونه بود و هر چه اصرار کردم دست از سر من بردارید، برنداشتند. گفتند: نه! هیچ چاره‌ای نداری جز اینکه حکومت ما را بپذیری. بعد هم حضرت امیر علیه السلام حکومت را با بیعت و تعهدی که از آنها گرفت، با اینکه می‌دانست اینها به بیعتشان پایبند نیستند، پذیرفت. اینها را خوب می‌شناخت! اینهایی که روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد آن صحنه‌ی فجیع بودند، یکی از این بی‌غیرت‌ها صدایش درنیامد؛ یکی‌شان نیامد بگوید، آخر این دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله است! امیرالمؤمنین علیه السلام اینها را می‌شناسد! حالا بعد از بیست و پنج سال دور شدن از زمان رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و فرو رفتن در این چاه عفن دنیاطلبی، شهوات و زراندوزی‌ها و آلودگی‌ها و دنائت‌ها و پستی‌ها و دور شدن از آن عظمت‌ها و کرامت‌های مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از بیست و پنج سال اینها آدم‌هایی هستند که دنبال علی علیه السلام راه بیفتند برای اینکه دوباره اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کنند؟! می‌داند که نیستند؛ ولی برای اتمام حجت از آنها بیعت گرفت؛ منتهی بعد صریح برنامه‌اش را اعلام کرد؛ گفت: به خدا سوگند اگر

۹. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۹۲: دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهَةٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ ... وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِذْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنبِ الْعَائِبِ وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ ... وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.

کسی از راه ناحق پولی به دست آورده باشد و با آن پول حتی زنی را به همسری خودش در آورده باشد، کابین و مهریه‌ی آن زن کرده باشد، آن زن را مطلقه می‌کنم و آن پول را به بیت‌المال برمی‌گردانم! به آن مظلومانی که غارتشان کرده برمی‌گردانم. طبیعی بود که این مردم تاب چنین عدالتی را نداشتند؛ تاب یک چنین قاطعیتی را نداشتند! از روز اول پیمان‌شکنی را شروع کردند. داستان جمل را راه انداختند؛ چندی بعد داستان صفین را و چندی بعد داستان نهروان را و بالأخره: **قُتِلَ فِي مُحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ**.^{۱۰} امام حسن علیه السلام را هم که دیدید چگونه تنها گذاشتند! یعنی امکان احیاء مجدد اسلام را ندادند و بعد از اینکه معاویه توانست در اثر بی‌غیرتی، بی‌حمیتی، دنیاپرستی، آلودگی و دنائت مردم، امام حسن علیه السلام را مجبور به پذیرش آن قرارداد صلح یا به اصطلاح ترک مخاصمه کند، دیگر به صراحت و علنی شروع کرد به مبارزه‌ی آشکارتر با اسلام حقیقی و ترویج آن اسلام دروغین. این کار را معاویه در زمان امام مجتبی علیه السلام شروع کرد و بعد هم در ده ساله‌ی اول دوران امامت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام ادامه داد. امام حسین علیه السلام به اعتبار حرمتی که برای آن قراردادی که امام حسن علیه السلام با معاویه امضاء کرده بودند، قائل بودند و از طرف دیگر مردم را هم می‌شناختند، می‌دانستند که اینها مردمی نیستند که آمادگی برگشت به اسلام حقیقی را داشته باشند، خوب، آن ده سال اولیه‌ی امامتشان همان راه امام حسن علیه السلام را ادامه دادند؛ اما بعد از مرگ معاویه و ماجرای روی کار آمدن یزید، و دیگر بی‌پرده اعلام جنگ دادن به اسلام، حضرت قیام کردند. چون تا زمان معاویه، بالأخره یک ظاهر اسلامی را حفظ می‌کردند؛ تظاهر به اسلام می‌کردند؛ ولو حقیقت اسلام را منکر بودند؛ اما در زمان یزید رسماً یک آدم باده‌گسار شهوتران آلوده‌ی کثیف سر کار آمد و هیچ ابایی نداشت از اینکه بگوید ما اسلام را از ریشه قبول نداریم. می‌گفت: **لَعِبْتُ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ**؛^{۱۱} بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند؛ یک بازی سیاسی بود؛ والا هیچ خبری از آسمان نیامده بود؛ هیچ وحیی هم نازل نشده بود. به این صراحت یزید به‌عنوان خلیفه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم کشور اسلامی به میدان آمد. اینجا بود که امام حسین علیه السلام برای احیاء آن اسلام

۱۰. تعبیر جرج جرداق، دانشمند مسیحی.

۱۱. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۶۹ و خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۵۸.

حقیقی دست به قیام زدند؛ یعنی یکی از کارهای بزرگ امام حسین علیه السلام بازتعریف اسلام بود؛ چون دیگر هیچ خبری از آن اسلام حقیقی رسول الله صلی الله علیه و آله نبود. سال‌های طولانی گذشته بود؛ حدود پنجاه سال از زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گذشت و امام حسین علیه السلام با این حرکتشان آن اسلام را دوباره به خاطرها آوردند. تفسیر مجدد اسلام را، تفسیر نبوی اسلام را دوباره عرضه کردند. اسلام را از تفسیر اموی، به تفسیر نبوی برگرداندند. حرکت بسیار عظیمی است. حضرت به شکل‌های مختلف در خطبه‌هایی که در مسیر خواندند، با دو گروه جدی برخورد کردند؛ یک گروه عالمان خصوصاً عالمان دینی بودند.

در جلسات پیشین، سخنرانی امام حسین علیه السلام در عرفه برای دانشمندان جهان اسلام در تحفالعقول را برایتان خواندم؛ دیدید که حضرت چگونه بر سر اینها فریاد می‌زنند که شما دنیاطلب شدید! شما به خاطر آسایشتان در برابر این ظلم و زور دستگاه حکومت بنی‌امیه سکوت پیشه کردید. بنابراین، یک گروه علمای دینی بودند که فاسد شده بودند؛ یک گروه هم حاکمان. این حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید که فرمودند: **صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ؛ الْعُلَمَاءُ (الْفُقَهَاءُ) وَ الْأُمَرَاءُ؛**^{۱۲} دو گروهند در امت من که اگر اینها صالح باشند، امت من به صلاح می‌رسد و اگر اینها فاسد شوند، امت من هم فاسد می‌شود. آن دو گروه یکی علما هستند و یکی هم حاکمان و فرمانروایان. امام حسین علیه السلام در آن سخنرانی عجیب و تکان‌دهنده‌ی مفصل، سر هر دو گروه فریاد می‌کشند؛ از یک طرف عالمان خود فروخته‌ی دنیاطلب جاه‌طلب راحت‌طلب آسایش‌طلب را مورد حمله قرار می‌دهند و از طرف دیگر فریادهای پر خاشگرا نه‌شان بر سر دستگاه ظلم یزیدی و حکومت آلوده و فاسد جنایتکار یزیدی است. به هر حال امام حسین علیه السلام به بازتعریف اسلام دست زدند؛ یعنی هدف بزرگ راه خودشان را زنده کردن حقیقت اسلام دانستند. فرمودند، خونم را می‌دهم؛ اگر برپاشدن دین جدم وابسته‌ی به این است: **إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله**

۱۲. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۳۶.

لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ حُدَيْبِي؛^{۱۳} اگر دین جدّم رسول الله ﷺ جز با کشته شدن من و ریخته شدن خون من دوباره برپا نمی‌شود، ای شمشیرها بیایید این پیکر مرا دربرگیرید و قطعه قطعه‌ام کنید. گفت:

گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند ای تیغ‌ها بیایید بر فرق من فرود

کار بزرگ امام حسین ﷺ اسلام را دوباره متولّد کرد؛ تولّد دوباره‌ی اسلام در داستان عاشورا است؛ و قرائت عاشورایی اسلام، قرائت واقعی اسلام است. در نامه‌های مختلفی هم که حضرت به جاهای مختلف نوشتند، در همه‌ی نامه‌ها این موضوع را اعلام کردند که من می‌خواهم اسلام را احیاء کنم؛ من یک فرد آشوب‌طلب نیستم! فرمودند: **إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا؛**^{۱۴} من یک آدم آشوب‌طلب خرابکار نیستم؛ به قول امروزی‌ها تروریست و آنارشیست نیستم؛ من آمده‌ام اسلام را و تباهی‌هایی را که در امت جدّم به وجود آمده، اصلاح کنم. **وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي؛**^{۱۵} آمده‌ام سیره و روش جدّم رسول خدا ﷺ و پدرم امیرالمؤمنین ﷺ را دنبال کنم و در جامعه احیاء کنم.

متأسفانه فرصت نیست که بخوایم مفصّل بحث کنیم. ضمن اینکه در جلسات گذشته عرض کرده‌ام و امیدوارم عزیزان به آنچه قبلاً گفته شده مراجعه کنند و طوری شود که دیگر ملکه‌ی وجودشان شود؛ از این سخنرانی‌ها هم جدا شوند و خودشان ظرف این معارف بشوند. اما نکته‌ای که باید خیلی جدّی به آن پردازیم این است عزیزان؛ گرچه این جلسات و دیدن دوستان و عزیزان برایم نشاط‌آور است و انسان به‌رحال دوست خودش را می‌بیند، لذّت می‌برد و برایش دوست‌داشتنی است؛ ولی بعضی وقت‌ها به خودم نهیب می‌زنم؛ می‌گویم فلانی! نکند تو هم نقال شده‌ای و عده‌ای را به نقالی‌های خودت معتاد کردی؟ اینها هم برایشان عادت شده که هفته‌ای یک بار بیایند این حرف‌ها را بشنوند؛ بدون این ارزیابی که چقدرش را در وجودمان پیاده کردیم؟! نکند من دارم نوعی اعتیاد ایجاد می‌کنم؟ خدا کمک کند

۱۳. این بیت که منسوب به امام حسین ﷺ است، در واقع زبان حال حضرت و سروده‌ی یکی از خطبا و شعرای کربلا به نام شیخ محسن ابوالحبّ حویزی (۱۲۳۵-۱۳۰۵) است.

۱۴. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲.

۱۵. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲.

این‌طور نباشد. یعنی واقعاً مرور کنیم؛ از همان سالی که درس‌هایی از مکتب عاشورا را شروع کردیم، ظرف این مدت چقدر موفق شدیم این درس‌ها را در وجودمان پیاده کنیم و خودمان را تبلور این آموزه‌ها کنیم؟ این دغدغه‌ی خاطر جدّی من است که نکند به حرف زدن و حرف شنیدن معتاد شویم و دینداری ما محدود به این شود؛ و به تعبیر قرآن، **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ**؛^{۱۶} یک عده از مردم هستند که بندگیشان از خدا به حرف محدود می‌شود؛ یا حرف می‌شنوند یا حرف می‌زنند! نکند خدای ناکرده این‌طور شویم! به‌رحال جا دارد بعد از این ابراز محبت‌ها حرکت کنیم؛ چون می‌دانید که آن بعد عاطفی عاشورا هم بسیار بعد بزرگی است؛ قبلاً گفتیم که یک حرکت موفق و منتج به نتیجه‌ی اجتماعی دو چیز لازم دارد؛ یکی بعد معرفتی است و یکی بعد عشق؛ بعد عاطفی. اگر عشق نباشد، شخص فقط یک آدمی است که دانشمند متفکر است. کتاب می‌نویسد؛ سخنرانی می‌کند و تمام شد! به عمل منتهی نمی‌شود؛ و اگر عشق باشد و معرفت نباشد، حرکت هست؛ اما هیچ تضمینی برای اینکه این حرکت به مقصد منتهی شود، وجود ندارد؛ اما اگر، هم معرفت و شناخت باشد و هم عشق و احساس، این دو که به هم گره بخورند، یک حرکت بزرگ ایجاد می‌کند که رسیدنش به مقصد هم تضمین شده است. لذا نمی‌خواهم خدای نکرده جنبه‌های عاطفی ماجرای عاشورا را کم‌اهمیت تلقی کنم؛ خودم خیلی دلبسته‌ی آن وادی هستم و به لطف خودشان کمتر از شماها مجنون نیستم! اما می‌خواهم بگویم به این متوقف نشویم. این عاطفه باید آتشی باشد که ما را در میدان عمل به راه بیندازد. ببینید وهب نصرانی ظرف چند ساعت به کجا رسید؟! یک جوان نصرانی تازه‌دامادی که برای تفریح با مادرش و عروس جوانش کنار نهر فرات آمده بودند، یک توجه اباعبدالله علیه السلام چه کار کرد با او؟! و وهب ظرف چند ساعت، چه کسی شد؟ کسی که امام معصوم جلوی اصحاب اباعبدالله علیه السلام، جلوی وهب! می‌ایستد و می‌فرماید: **بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي!**^{۱۷} یعنی در مکتب امام حسین علیه السلام می‌شود این‌طوری رفت! این‌گونه می‌شود راه را رفت و در

۱۶. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

۱۷. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، سلام به شهدا در زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه، و در روز عید فطر و قربان.

چند ساعت وهب شد! از یک نصرانی مسیحی کافر تبدیل شد به یک اسطوره‌ی کمال! می‌شود این‌گونه
شدا! و چقدر شدیم؟! چقدر شدیم؟

به‌هرحال بیندیشیم که چقدر درس گرفتیم؟ چقدر شدن ما درجهت کربلاست؟ شدن ما و تحوّل ما
درجهت کربلایی شدن است! حالا یک وقت کسی سفر می‌کند و به زیارت مرقد مطهر ابا عبدالله
الحسین علیه السلام مشرف می‌شود که امیدوارم خدای متعال این سفر عظیم زیارتی را نصیب همه‌ی شیفتگان
و عاشقان بکند و همه را موقّق کند. سفر خیلی بزرگی است. خوب، یک‌وقت کسی این سفر را می‌رود و
برمی‌گردد؛ به او می‌گویند کربلایی حسن؛ کربلایی حسین؛ کربلایی فاطمه؛ کربلایی زینب... این جوری
کربلایی است؛ یک سفر رفته کربلا! همان‌طور که کسی می‌رود مکه و برمی‌گردد؛ به او می‌گویند حاجی!
اما آیا واقعاً حج همین است؟ کربلایی شدن همین است؟ که کسی فلان قدر پول واریز کند و پاسپورت
بگیرد و سوار وسیله‌ی نقلیه‌ای شود و کربلا پیاده شود و مرقد مطهر ابا عبدالله علیه السلام را زیارت کند... البته
آن را کوچک ندانیم؛ خیلی بزرگ است. همین ظاهرش هم خدا می‌داند چقدر بزرگ است که اگر شروع
کنم چند تا روایت برایتان بگویم، از همین‌جا که رفتید بیرون، می‌روید دنبال پاسپورت گرفتن! فکر
نکنید می‌خواهم ظاهرش را کوچک کنم؛ نه! خیلی بزرگ است؛ آن قدر بزرگ است که وقتی می‌گویم
«خیلی» خجالت می‌کشم؛ چون «خیلی» در برابر همین سفر ظاهری مرقد مطهر ابا عبدالله علیه السلام کوچک
است. اگر کسی فرصت پیدا کرد، از دست ندهد؛ به این بهانه که الان خطرناک است؛ نمی‌دانم گران
است؛ بعداً ارزان می‌شود. حالا هوا مناسب نیست؛ بگذاریم وقتی هوا بهتر شود. حالا اشتغالات کاریمان
زیاد است؛ کمی سرم را خلوت کنم؛ بعد بروم... اینها بازی‌های شیطان است! نکند بازی بخورید! این
زیارت خیلی خیلی بزرگ است؛ اما با همه‌ی عظمتی که برای این سفر زیارتی می‌گویم، بدانید کربلایی
شدن فقط این نیست! کربلایی شدن یک حقیقتی دارد. کربلایی شدن یعنی امام حسینی علیه السلام بشوید!
یعنی کسی نگاهت می‌کند، امام حسین علیه السلام را ببیند! در کتاب *ره‌توشه‌ی دیدار* یادتان هست که این
بحث را گفتیم که زائر حقیقی اهل بیت علیهم السلام کسی است که همان‌طور که اهل بیت علیهم السلام آیین‌های خدانمایند
و به ایشان که نگاه می‌کنی خدا را در وجودشان می‌بینی، زائر حقیقی امام هم کسی است که آیین‌های

امام‌نما بشود؛ یعنی وقتی این زائری را که از کربلا برگشته نگاه می‌کنی، گویی امام حسین علیه السلام را می‌بینی؛ امام را ملاقات کرده‌ای. زیارت واقعی این است! یعنی این سفری است که فرد باید این‌گونه شود. از سفر مشهد برگشتی هر کس ببیندت امام رضا علیه السلام را ببیند! لذا در روایات داریم که: **مَنْ زَارَ زَائِرَنَا كَمَنْ زَارَنَا**^{۱۸} کسی که زائر ما را زیارت کند، مثل این است که خود ما را زیارت کرده است. چرا؟ چون این زائر ما وجودش آیینه‌ای شده که عکس ما در آن افتاده است؛ لذا کسی در این آیینه نگاه کند، ما را می‌بیند؛ یعنی آیینه‌ی امام حسین علیه السلام شود. در حدّ مقیاس خودش، در حدّ ظرف وجودی خودش، آیینه‌ای شود که انسان امام حسین علیه السلام را در او ببیند. خبر خوش اینکه دوران رجعت این‌گونه است! هر کسی را می‌بینی، امام را می‌بینی؛ چون در رجعت باطنی هم ماجرا همین است. ان شاء الله این‌گونه شویم و آن بهره‌ای که می‌خواهیم از واقعه‌ی عاشورا ببریم این باشد؛ یعنی حسینی علیه السلام شویم؛ هم در درون و هم از بیرون!

در بعد اجتماعی هم نقش‌های امام حسینی علیه السلام خود را فراموش نکنیم. ما نسبت به جامعه‌ی خود نقش امام حسینی علیه السلام داریم. این را هم بگویم و امیدوارم کسی از این حرف تعبیری غیر آنچه مدنظرم است نکند؛ ولی بگویم که وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد، اسم حکومت، حکومت اسلامی بود! اسم حاکم هم خلیفه‌ی رسول الله علیه السلام بود؛ اما گفت، نام فروردین نیارد گل به بار! اسم مشکلی را حل نمی‌کند؛ مسمايش کو؟ حقیقت اسلام کو؟ در جامعه‌مان هم نگاه کنیم، ببینیم از حقیقت اسلام چه خبر؟! لذا ما نسبت به جامعه‌مان هم نقش داریم؛ ببینیم چقدر نقش اصلاحگر را ایفا می‌کنیم؟ امام حسین علیه السلام یک اصلاح طلب بزرگ است؛ فرمود: **إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ**^{۱۹} نسبت به محیطمان، نسبت به حکومتمان، نسبت به مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌مان راه بی‌تفاوتی پیشه نکنیم. این راه امام حسین علیه السلام نیست که سرمان را بیندازیم پایین، بگویم به ما چه! و حساب خودمان را جدا بکنیم، نه! هر کدام از ما

۱۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۰۲. قال الصادق علیه السلام: إِذَا انصَرَفَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِكُمْ مِنْ زيارَتِنَا أَوْ زيارَتِ قُورِنَا فَاسْتَقْبِلُوهُ... فَإِنَّ لَكُمْ مِثْلَ ثَوَابِهِ.

۱۹. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲.

تک‌تک‌مان مسئولیم. امام حسین علیه السلام شب عاشورا به اصحابش که فرمود بروید، بعد فرمود: اگر کسی نرفت و ماند و فردا به کمک من نیامد، دیگر راهی برای نجات اخروی ندارد! یعنی کسی در عاشورا و کربلای زمان خودش باشد و به یاری حسین علیه السلام نشتابد، دیگر این آدم راه نجات ندارد. فکر نکنیم می‌شود سرمان را پایین بیندازیم و بگوییم، آقا ما به عرفان علاقه‌مندیم؛ به معنویات علاقه‌مندیم؛ نمازی و روزه‌های و مسجدی و حسینیه‌ای و سینه‌زنی و گریه‌ای و... فکر کنیم داستان تمام شد... نه! باید نسبت به جامعه‌مان هم حساس باشیم. هر کسی در حدّ توان خودش سعی کند قدمی بردارد و نگذارد کار جامعه به عفونت و انحطاط کشیده شود. الگو بگیریم! امام حسین علیه السلام الگوی امر به معروف و نهی از منکر است. فرمود: **أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ**؛^{۲۰} من اراده کردم امر به معروف و نهی از منکر کنم. امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام هم این نبود که برود یک آدم خاصی را صدا بزند، بگوید: آقا جان مثلاً دکمه‌ی یقه‌ات را ببند! البته نمی‌خواهم بگویم این تذکرات انفرادی لازم نیست؛ اما امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام در برابر حکومت بود؛ سر حکومت داد زد؛ گفت، چرا ظلم می‌کنید؟ چرا تبعیض وجود دارد؟ چرا ضعفا این‌طور از پا درمی‌آیند و اغنیاء دارند از ثروت می‌ترکند؟ امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام این بود! به‌هر حال امیدواریم که خدای متعال عنایت کند، ضمن اینکه عشق و شور حسینی در دل‌های ما موج بزند که گفتم موتور محرک این است؛ یک اتومبیل اگر موتور نداشته باشد، اگر سیلندرها و پیستون‌هایش کار نکنند، اگر سوخت نداشته باشد، نسوزد و انرژی در آن تولید نشود، این اتومبیل به هیچ دردی نمی‌خورد. موتور حرکت ما عشق است! عشق به اباعبدالله علیه السلام! اما این اتومبیل فرمان و چراغ هم می‌خواهد که جاده را روشن ببیند و مسیر را درست طی کند. معرفت و عشق وقتی با هم تلفیق شوند، این مرکب را به منزل می‌رسانند. ان‌شاءالله با یک مرور مجدد بعد از اینکه دهه‌ی اول محرم که دهه‌ی اوج‌گیری شور حسینی علیه السلام است، پشت سر گذاشته شد، آمادگی با تأمل بیشتر اندیشیدن راجع به ماجرای کربلا را خواهیم داشت. این داستان تمام‌شدنی

۲۰. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲.

نیست. حالا با تأمل بیشتر واقعاً بنشینیم فکر کنیم، هم بیشتر بشناسیم و هم خودمان را محک بزنییم که تا کجای راه با امام حسین علیه السلام رفتیم. بعضی‌ها از همان مدینه از امام حسین علیه السلام جدا شدند، پناه به خدا! ابن عباس را که می‌دانید! ابن عباس مفسر قرآن است؛ شاگرد علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ پسر عمومی امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن عباس کسی است که در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع می‌کرد؛ حتی با خوارج نهروان برای اثبات حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام بحث و گفتگو کرد. ابن عباس این است! اما تاریخ نقل می‌کند؛ خود اهل سنت نقل کردند؛ بعد از واقعه‌ی عاشورا ابن عباس را دیدند که آیات سوره‌ی بنی اسرائیل (اسراء) را می‌خواند و های‌های گریه می‌کرد و می‌گفت: می‌ترسم این عذاب‌هایی که در این آیات در مورد بنی اسرائیل آمده، شامل حال من هم بشود! گفتند: چرا؟ گفت: چون حسین علیه السلام برای رفتن به کربلا مرا دعوت کرد و من نرفتم! یعنی می‌شود عقل ابن عباسی داشت، علم ابن عباسی داشت؛ ولی در کربلا غائب بود! یعنی می‌شود عاقل بود، خیلی هم باسواد بود؛ اما در کربلا غائب بود. کجا بود ابن عباس؟ چون عشق نبود! روزی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت کند، ابن عباس آمد سراغ امام حسین علیه السلام، گفت: نرو! تو که مردم کوفه را می‌شناسی؛ تو که دیدی مردم کوفه با پدرت علی علیه السلام چه کردند! دیدی با برادرت امام مجتبی علیه السلام چه کردند! کوفی‌ها وفا ندارند؛ به عهدشان پایبند نیستند؛ فریب این دعوتنامه‌هایی را که برایت فرستادند نخور؛ اینها پشت تو را خالی می‌کنند؛ تو را به کشتن می‌دهند. خوب، این حرف‌ها را به امام حسین علیه السلام زد، امام هم نگفتند تو اشتباه می‌کنی؛ حتی جای دیگر فرمودند: ابن عباس درست می‌گفت؛ تحلیلش از نظر عقلی کاملاً درست بود؛ ولی امام حسین علیه السلام فرمود: ابن عباس! تو داری با عقل قضیه را بررسی می‌کنی؛ اما من دارم با پای عشق جلو می‌روم! گفت: فرشته عشق نداند! یعنی ممکن است یک آدمی به مرتبه‌ی فرشتگان هم برسد، از پاکی، صفات ملکی هم پیدا کند، اما ملک می‌داند عشق ندارد دیگر! معنای عشق را درک نمی‌کند. او به اقتضای طهارت ذاتی که دارد، موجود پاکی است؛ اما این عشق و شیدایی فقط منحصر به انسان است. اگر بحث محبت در مصباح/لهدی را بخوانید، هر جمله‌ی آن یک صحنه‌ی عاشورا را در برابر چشم انسان زنده می‌کند.

این بار امانتی که آسمان نکشید، زمین نتوانست تحمل کند، کوه‌ها نتوانستند تن بدهند، همه شانه خالی کردند و انسان تن داد، **وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ**؛^{۲۱} این بار عشق است؛ بار محبت است. هیچ موجودی نتوانست این بار را متحمل شود. امام حسین علیه السلام فرمود: من با پای عشق کربلا می‌روم! ابن عباس! تحلیل‌های عالمانه‌ی تو همه درست است؛ اما علم تو حسابش از عشق من جداست؛ لذا آدم بی‌عشق راه پیدا نمی‌کند. دیگر بیش از این نگوییم؛ حرف‌های زدنی بسیار است! اگر تا قیامت بنشینیم، صحبت کنیم، قیامت می‌رسد و حدیث عاشورا تمام‌شدنی نیست. این است که به‌هرصورت صحبت را باید قطع کرد؛ با این دعا که ان‌شاءالله خدای متعال توفیق کربلایی شدن و امام حسینی علیه السلام شدن را به همه‌ی ما عنایت فرماید و از این عزاداری‌ها، اظهار محبت‌ها و اظهار ارادت‌هایی که در واقعه‌ی کربلا و ایام محرم و صفر داریم، اجر و بهره‌ی ما را همین قرار دهد که جانمان عطر امام حسین علیه السلام بگیرد و خلق و خویمان رنگ امام حسین علیه السلام بگیرد و زندگیمان، زندگی حسینی علیه السلام شود. ان‌شاءالله.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ^{۲۲}

۲۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۲۲. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.